

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاښد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

دپلوم انجنیر خلیل الله معروفی
"باد هرمنس بورن" (۱)
۲۵ اکتوبر ۲۰۱۰

خدنگی از "فریاد اسیر"

(خدنگ هفتم)

استقبال از "جلای وطن"

صفحه ۷۷ قسمت اول "فریاد اسیر"

چنانکه پورتال "افغانستان آزاد – آزاد افغانستان" در صفحه مؤرخ پنجم اکتوبر ۲۰۱۰ خود مژده داد، اخیراً اولین مجموعه قطور اشعار آبدار استاد سخن و فخرالشعرای وطن، جناب محمد نسیم "اسیر"، زیر عنوان "فریاد اسیر" در انتشارات بامیان واقع شهر "لیموژ" فرانسه از چاپ برآمده و در دسترس ذوقمندان و عاشقان دُر دری قرار گرفته است. این اثر ناب و کتاب مستطاب که در ۴۴۰ صفحه با قطع و صحافتی زیبا به نشر رسیده است، اضافه از ۷۵۰ پارچه نغز را احتواء میکند. خوشحالم که ازین مجموعه عالیشان، پارچه هائی را زیر عنوان «**خدنگی از "فریاد اسیر"**» در پورتال "افغانستان آزاد – آزاد افغانستان"، به نشر میسپارم. هر پارچه را "خدنگ" نام نهادم، چون هر یک دلوز است و دل انگیز و دلارا!!!

جلای وطن

کسی مباد چو من، درآشنای وطن
به حسرتی که مرا در دل است، می دانم

به سینه داغ و به دل غصه از برای وطن
بهشت هم نتواند گرفت، جای وطن

چو تشنه کام غریبم، بزن صلاي وطن
جهان فداش، چه کم گفته ام بهای وطن

همان شکسته دل بیکسم، گدای وطن
شبانہ گیریم و گویم که های های وطن

لبی که زمزمه ها داشت، با نوای وطن
زن صفا گهر و مرد با صفای وطن

بهای زندگی من، غبار آن سر کوست
گرم به مسند عسز و جلال بنشانند

لبم به خنده ز عمریست و انمی گردد
به ضرب دره و تعزیر خاموشش کردند

روا مدار که بازیچه زمان گردد

به کعبه میروی و سجده گاه می جوئی
من این فسانه ز روی ریایمی گویم
ز حسن و قبح جهان هیچ مدعایم نیست
خلیل وار به قربانگهم چه می خوانید؟
بهار جلوه به رنگ دگر کند اینجا
کجاست فصل دل انگیز و دلکشای وطن
به نام پاک خدا این چه بی خداییهاست؟
ز بی خدای وطن، هم ز باخدای وطن
"اسیر"! قدر وطن را مگر ندانستی؟
که رنج می کشی امروز از جلای وطن

"خدنگ هفتم" را دور از برلین مینویسم، از خطه خوش آب و هوا و بهشت آسائی که قرار است بر علالت مزاج گرد نسیان بپاشد. این "خدنگ" را اما نه بشیوه معمول، بلکه در هیئت استقبالیه از نشیده کم مانند استاد سخن "اسیر" که فوقاً از نظر خوانندگان گرانقدر پورتال "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" گذشت، رقم میزنم:

لوای وطن

قسم به خاک ره و گردِ کوچه های وطن
هوای کوی وطن بوده است در سر من
گدای کوی وطن بوده ایم از دل و جان
جهان و هرچه درو هست از صغیر و کبیر
حکایت دو جهان و جهان کون و مکان
چه خوش سرود حدیث دری بصدق و صفا
«کسی مباد چو من، درد آشنای وطن
به حسرتی که مرا در دل است، می دانم
بهای زندگی، من، غبار آن سر کوست
"اسیر"! قدر وطن را مگر ندانستی؟
چو در بسیط زمین بنگری بسی یابی
زمین و پهنه گیتی بسی گزر کُردم
بلاد زبده عالم اگر شهیر بُوند(۲)
حساب جنت و فردوس از من پرسى؟
غلیم(۳) چشم طمع می نبند و نیک بدان
بلند باد به گیتی و تا جهان باقیست
اگر ز عمر منش یک دور روز هم باقیست
"خلیل" لاف محبت مزن که بعد تو نیز
نسیم خامه وزان است در ثنای وطن

توضیحات:

۱ - روستای "باد هرمنس بورن" Bad Hermannsborn یکی از مناطقی با چشمه سار آب معدنی یا خود "چشمه های شفاء" - Gesundbrunnen (۴) - و در نزدیکی شهر "پادر بورن" Paderborn آلمان است. منطقه ایست بهشت آسا ، خاموش و بی سرو صدا و چه خوش فرموده اند بزرگان :

بِهشت آنجاست کازاری نباشد کسی را با کسی کاری نباشد

وقتی آدم از شهری مزدحم و پر کش و کوک مانند "برلین" بدینجا می آید، فکر میکند که از دنیا و شر و شورش بریده است؛ نه ابرهای عبوس ترشروئی میکنند و نی غال مغال ترافیک گوشها را کر؛ نه از جُمُعات مردم خبریست و نه از های و هوی تمدن اثری.

گوشه ای که قریه "باد هرمنس بورن" در آن واقع است، یکی از مناطق "چشمه خیز" المان است، چون در همین محدوده کوچک، دهها "روستای آب شفاء" یا خود Badeort دیده می شوند. شاید درین سامان منطقه ای با چنین یک خاصیتی، بی نظیر هم باشد. شهر زیبای "پادر بورن" را در نظر بگیریم، که به نام دریای "پادر" Pader مسما گشته است. "پادر" با طول چهار کیلوتری خود، کوتاهترین دریای المان است. جالب است که سرچشمه این دریا در نفس شهر و در جوار کلیسای بزرگ شهر و در همواری قرار دارد، نه در دامان کوهساران. دریای "پادر" بعد ازینکه از سرچشمه خود نبعان میکند، فقط چار کیلومتر را طی کرده و بعد به دریای بزرگتر منطقه بنام "لیپه" Lippe میریزد. شهری که در مصب دریای "لیپه" واقع است، نیز بنام دریای خود نامیده میشود.

از مشخصات بعضی شهرهای آلمان یکی اینست، که آنها را بنام دریاهائی یاد میکنند، که این شهرها در اطراف آنها آباد گردیده اند. شهر "پادر بورن" یکی از چنین شهرهاست. یا "فرנקفورت کنار دریای ماین" Frankfurt am Main یا "فرנקفورت کنار دریای اودر" Frankfurt an der Oder و غیره. برعکس افغانستان که دریاها را بنام شهرها یاد میکنند. مثلاً "دریای کابل"، "دریای هلمند"، "هریرود" "فراهرود"، "دریای پنجشیر"، "دریای غوربند" و غیرهم، که بنام "کابل" و "هلمند" و "هرات" و "فراه" و "پنجشیر" و "غوربند" نامیده شده اند. در وجه تسمیه چنین شهرها و دریاهای آن دو توجیه مدار اعتبار بوده میتواند. یا شهری را در کنار مناسب دریائی بنا نهاده اند و بعد همان شهر را بنام آن دریا مسما ساخته اند. چنین وجه تسمیه در مورد شهرهای فوق آلمان صادق می افتد. و یا این که دریائی را که در شهری پرآوازه و آبادان آباد گردیده است، بنام همان شهر مسما گردانیده اند. این وجه تسمیه در مورد بسا شهرهای افغانستان صدق میکند.

از نگاه جغرافیائی شاید درست تر باشد، که شهر را بنام دریایش بنامند، چون قدمت وجود با دریاست، نه با شهری که در کنارش قرار دارد. یعنی که در اول دریا وجود داشته و بعد در اطرافش شهری یا شهرهایی را بناء نهاده اند.

۲ - "بُودَ" (بضم اول و فتح دوم) صیغه جمع غائب فعل مضارع از مصدر "بودن" است، که به شیوه درّی قدیم بکار رفته است. در قدیم مصدر "بودن" را به شکل "بوم" (بُومَ) ، "بوی" (بُوی) ، "بُودَ" (بُودَ) ، بویم (بُویم) ، "بُودَ" (بُودَ) ، "بُودَ" (بُودَ) گردان میکردند. امروز مگر مصدر "بودن" را برای زمانه مضارع معمولاً در شکل "باشم ، باشی ، باشد ، باشیم ، باشید ، باشند" گردان میکنیم. از هیئت تصریف قدیم، فقط صیغه مفرد غائب آن یعنی "بُودَ" (بُودَ) رواج دارد و بس.

۳ - "غلیم" بر وزن "علیم" و "کلیم" و فصیح" ، کلمه یشتو و در معنای "دشمن" است.

۴ - افسانه های المانی حکایت از آن دارند، که در بعض از چنین چشمه ها خاصیتی نهفته است، که نه تنها بیماران و زمینگیران را تندرست میسازد، بلکه پیر را هم جوان میگرداند. از همین سبب این نوع چشمه ها را به نام Jungbrunnen می نامند. چنین افسانه ها را که در هیئت نقاشی مجسم ساخته شده اند، بحیث رکلان چنین مناطق "صحت بخش" نیز تبلیغ میکنند.